

و گویند که آن خرقه را بیست و در کس از شایع پوشیده بودند و در آخر پیشگاه
 چو له شده و بعد از آن هیچکس ندانست که آن خرقه کجا شده زیرا که گفته اند که چهل
 مزدولی شده ادا داشت ایشان پیش بود قدس الله تعالی شروع از ایجاد یکی شیخ ^{سلام}
 بود و یکی خواجه بوعلی و همدان که مراد بوعلی فارمکی است و هر دو معر و وقت
 و شهر بود شده اند در علم و حکایت طایفه گفته خواجه بوعلی را بر خاطرها
 واقف کردند و باطنها را آن مآذون بنویسند و پیش از استلامه احمد را همه بر خاطر
 واقف کردند و همه بر ظاهرها حکم و باطنها را آن مآذون بود از شیخ الاسلام
 اجدر سیدند که مقامات مشایخ شنیده ایم و کتب ایشان دیده از هیچکس
 مثل این حالاتی که از نشاطا همی شود ظاهر شده است و نمود که مآذون وقت
 ریاضت هر باصفتی که داشتندیم که او ایامی خدا تعالی کشیده بود تدبیرهای او
 و بران مرتب بود بزرگدین حق سبحانه و تعالی بفضل و کرم خود هر چه بر آکشته
 با ایشان داده بود بیکبار با اجداد در هر چه اصد سال چون اخلاص شخصی بود
 آید آثار عتابت ایند تعالی در باب این باشد که همه خلق ببینند لهذا من فضل
 ربی جامع مقامات حضرت چنین گوید که از بیانات حال ایشان سوال کرده
 فرمودند که من بیست و دو ساله بودم که حضرت حق سبحانه و تعالی را توبه گرا
 کرد و سبب توبه من آن بود که توبت دو راهل منق و فساد بن رسیدم و تا منق
 غایب بود و حریفان در طلب داشتند من کفتم و شسته غایب است چون باز آید

دو دید هم حریفان گفتند ما توفیق نمیکسبم شاید که او در نزد این کفتم است
 چون باز آید اگر مضایقه دور دیگر کند بدین چنین شسته مضایقه کرد و دور
 دیگر طلب داشت چون بوناق من آمدند و طعام بکار نبردند که کس خاند رفت
 تا آخر آرزو تمام حیفها را نمی یافت و در آن سخنانه چهل خسته بود و بجهت کرده
 تا این چه توان بود و حال از حریفان پنهان داشتیم و از جای دیگر خبر آوردند و در
 ایشان نهاده و من پیچیل تمام در لاکوشی در پیش کشیدم و بجا در روان
 شدم که اینجا خسته باشتم تا زود تر سیاره فرختم و در لاکوش بار کرده در راه رفتن
 کندی می کرد و من و یار سخت میرنجایندم تا زودتر باز آیم که در حریفان معلق
 داشتیم تا که آواز سخت بگوش رسید که اجدان حیوان را چاره سیدای
 ما او را بزمان نمیدهییم تا برود از شسته عذر بخوانی قبول نمیکند از ما چاره
 عذر بخوانی تا از توبه قبول کسیر روی بر زمین نهاده و کفتم الهی توبه کرده
 که بعد از این هرگز خسته نخورم و فرمان ده این در لاکوش تا تا بروم و در روی
 آن توبه بخوانی که در حال در لاکوش روان شد چون خبر پیش ایشان برده شد
 پیش من داشتند کفتم من توبه کرده ام ایشان گفتند احلمر ما بخند می آید
 احساح میگردند تا که آواز بگوش من رسید که با اجد بستاند و پیش از این
 قلع همه را بچشان بستند و میخسبیدم شهاد شده بود با من حق سبحانه و تعالی
 همه حاضر را بچشانیدم در حال توبه کردند و از هم می آکشدند و هفتی